

اللَّهُمَّ ارْحَمْ



دعای روز
اول ماه رمضان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ
سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ

اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِيَامِي فِيهِ صِيَامَ الصَّائِمِينَ وَ قِيَامِي فِيهِ قِيَامَ

خدایا روزه مرا در این روز مانند روزه داران حقیقی قرار ده و اقامه نماز را مانند نمازگزاران

الْقَائِمِينَ وَ تَبَهَّنِي فِيهِ عَنْ نَوْمَةِ الْغَافِلِينَ وَ هَبْ لِي جُرْمِي فِيهِ

واقعی مقرر فرما و مرا از خواب غافلان، هوشیار ساز و در این روز جرم و گناهم را ببخش ای

يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ وَ اعْفُ عَنِّي يَا عَافِيًا عَنِ الْمُجْرِمِينَ

خدای عاملیان و زشتی هایم را عفو فرما ای عفو کننده از گناهکاران عالم.

فضیلت قرائت سوره مبارکه نبأ

- ✓ رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم در فضیلت این سوره می فرمایند: هر کس سوره نبأ را قرائت نماید خداوند از نوشیدنی خنک و گوارای بهشتی در قیامت سیرابش می کند.
- ✓ همچنین فرموده اند: سوره نبأ را یاد بگیرید اگر می دانستید چه برکات و آثاری در آن نهفته است کارهایتان را تعطیل می کردید و آن را می آموختید و به وسیله آن به خدا تقرب می جستید و خداوند به واسطه آن گناهان شما را می آمرزد جز شرک ورزیدن به او.
- ✓ امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس قرائت سوره نبأ را یک سال ادامه دهد و هر روز آن را قرائت نماید از سال خارج نشود مگر اینکه خانه خدا را زیارت خواهد کرد.
- ✓ امام صادق علیه السلام نیز فرمودند: هر کس که می خواهد شب بیدار بماند اگر سوره نبأ را قرائت کند چنین می شود و قرائت آن برای کسی که می خواهد در شب مسافرت نماید مفید خواهد بود و او را از شر دزد و راهزن در امان می دارد.
- ✓ امام صادق علیه السلام در روایتی فرموده اند: منظور از نبأ عظیم در این سوره ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است
- ✓ وقتی از امام باقر علیه السلام درباره تفسیر سوره نبأ پرسیدند، از قول امام علی علیه السلام فرمود: خداوند هیچ آیه ای بزرگتر از من و هیچ نبأ عظیمی عظیم تر از من ندارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿١﴾

درباره چه چیز از یکدیگر می پرسند؟ (۱)

عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ ﴿٢﴾

از آن خبر بزرگ [قیامت کبری] (۲)

الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿٣﴾

که همواره درباره آن با یکدیگر اختلاف دارند [که واقع می شود یا نه؟] (۳)

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿٤﴾

نه چنین است [که می پندارند] به زودی [به حتمی بودن وقوع آن] آگاه خواهند شد. (۴)

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿٥﴾

باز هم نه چنین است [که می پندارند] به زودی [به حتمی بودن وقوع آن] آگاه خواهند شد. (۵)

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ﴿٦﴾

آیا زمین را بستر آرامش قرار ندادیم؟ (۶)

وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿٧﴾

و کوه ها را میخ هایی [برای استواری آن؟] (۷)

وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا ﴿٨﴾

و شما را جفت هایی [به صورت نر و ماده] آفریدیم، (۸)

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿٩﴾

و خوابتان را مایه استراحت و آرامش قرار دادیم، (۹)

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا ﴿١٠﴾

و شب را پوششی (۱۰)

وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ﴿١١﴾

و روز را وسیله معاش مقرر کردیم؛ (۱۱)

وَبَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿١٢﴾ وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا ﴿١٣﴾ وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ﴿١٤﴾

و بر فرازتان هفت آسمانستوار بنا نهادیم، (۱۲) و چراغی روشن و حرارت زا پدید آوردیم، (۱۳) و از ابرهای متراکم و باران زا آبی ریزان نازل کردیم (۱۴)

لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴿١٥﴾

تا به وسیله آن دانه و گیاه برویانیم، (۱۵)

وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا ﴿١٦﴾

و باغ هایی از درختان به هم پیچیده و انبوه بیرون آوریم. (۱۶)

إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا ﴿١٧﴾

بی تردید روز داوری وعده گاه است. (۱۷)

يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿١٨﴾

روزی که در صور می دمند و شما گروه گروه به عرصه محشر می آید، (۱۸)

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا ﴿١٩﴾

و آسمان گشوده می شود، پس به صورت درهائی درمی آید. (۱۹)

وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿٢٠﴾

و کوه ها را [از جای خود] روان کنند و سرابی شوند! (۲۰)

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ﴿٢١﴾

بی تردید دوزخ کمین گاه است. (۲۱)

لَا يَشِينُ فِيهَا أَحْقَابًا ﴿٢٣﴾

روزگاری دراز در آن بماند. (۲۳)

إِلَّا حَمِيمًا وَعَسَاقًا ﴿٢٥﴾

مگر آب جوشان و چرکاب و خونابه (۲۵)

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ﴿٢٧﴾

اینان بودند که به [روز] حساب امیدی نداشتند، (۲۷)

وَكُلُّ شَيْءٍ أَخْصَيْنَاهُ كِتَابًا ﴿٢٩﴾

و [ما] همه چیز را برشمرده و در نامه اعمالشان ثبت کرده ایم. (۲۹) پس پخشید که هرگز جز عذاب بر شما نیفزاییم. (۳۰)

لِلطَّاغِيَتِ مَأْبَا ﴿٢٢﴾

جایگاه بازگشت برای سرکشان و طاغیان است. (۲۲)

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ﴿٢٤﴾

در آنجا نه [آب] خنکی می چشند و نه آشامیدنی [باب طبع] (۲۴)

جَزَاءً وَفَاقًا ﴿٢٦﴾

پاداشی است مناسب [اعمالشان]. (۲۶)

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا ﴿٢٨﴾

و آیات ما را به شدت و با همه وجود انکار می کردند (۲۸)

فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا ﴿٣٠﴾

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ﴿٣١﴾

بی تردید برای پرهیزکاران پیروزی و کامیابی است. (۳۱)

حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ﴿٣٢﴾

باغ‌هایی [سرسبز و خرم] و انواع انگورها (۳۲)

وَكَوَاعِبَ أُنْثَرَابًا ﴿٣٣﴾

و دخترانی نورسیده و هم سن (۳۳)

وَكَأْسًا دِهَاقًا ﴿٣٤﴾

و جام‌هایی لبریز [از باده طهور] (۳۴)

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا ﴿٣٥﴾

در آنجا نه سخن بیهوده‌ای می‌شنوند و نه دروغ و تکذیبی. (۳۵)

جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا ﴿٣٦﴾

[این] پاداشی کافی و به اندازه از سوی پروردگار توست. (۳۶)

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ ۗ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ﴿٣٧﴾

همان پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آنهاست، آن مهربانی که هیچ کس را اختیار چون و چرای با او نیست. (۳۷)

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا ۗ لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ﴿٣٨﴾

روزی که روح و فرشتگان در یک صف می ایستند و سخن نمی گویند مگر کسی که [خدای] رحمان به او اجازه دهد و سخن حق و درست گوید. (۳۸)

ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ ۗ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَا ﴿٣٩﴾

آن [روز] روز حق است، پس هر که بخواهد راه بازگشتی به سوی پروردگارش برگزیند؛ (۳۹)

إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ﴿٤٠﴾

ما شما را از عذابی نزدیک هشدار دادیم، روزی که آدم آنچه را [از خیر و شر] پیش فرستاده است بنگرد و کافر گوید: ای کاش من خاک بودم [و موجودی مکلف آفریده نمی شدم تا چنین روز سختی را بینم!] (۴۰)

بیان غرض سوره از تفسیر المیزان

این سوره متضمن خبر از آمدن یوم الفصل و صفات آن و استدلال بر حقیقت آن، و تردیدناپذیری آن است، و از اینجا آغاز می‌شود که مردم از یکدیگر از خبر قیامت می‌پرسند (یتسائلون)، آن گاه در سیاق جواب و با لحنی تهدیدآمیز می‌فرماید: به زودی از آن آگاه خواهند شد (سیعلمون)، و سپس برای ثبوت آن به این دلیل استدلال می‌کند که نظام مشهود در عالم با تدبیر حکیمانه‌ای که در آن است، بهترین و روشن‌ترین دلالت را دارد بر اینکه بعد از این نشاه دنیای متغیر و فنا پذیر، نشاه ثابت و باقی هست، و به دنبال این خانه‌ای که در آن عمل هست و جزا نیست، خانه‌ای هست که در آن جزا هست و عمل نیست، پس در این میان روزی هست که نظام جاری در این عالم از آن خبر می‌دهد.

سپس آن روز را با ذکر حوادثش توصیف می‌کند که مردم همگی در آن احضار می‌شوند، و همه يك جا جمع می‌گردند، طاغیان به سوی عذاب در دناك و متقین به سوی نعیمی مقیم منتقل می‌شوند، و در آخر، کلام را با يك جمله تهدیدآمیز ختم می‌کند.

این سؤال درباره امر اختلافی بود ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ * عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ * الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿ مسئله توحید محل اختلاف نبود، چون ﴿لَئِنْ

سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [1] ربوبیت مطلقه که خدا «رَبِّ الْأَرْبَابِ» است «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است این هم محل اختلاف نبود

که ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ﴾؛ [2] آنچه محل اختلاف بود آلهه متعدده بود که در برابر توحید بود و درباره معاد هم اختلاف نظر

فراوان بود برخی استحاله برخی استبعاد برخی ابهام برخی شک، به هر حال نوعاً نمی پذیرفتند یا می گفتند محال است که ﴿إِذَا مَرَّكُمْ كُلٌّ مَّرَاقٍ إِنَّكُمْ

لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ [3] و مانند آن یا می گفتند: ﴿ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾ [4] این تعبیر: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ * عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ * الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿ معلوم

می شود محور تسائل آنها مسئله معاد بود.

بیان موضوعات اصلی سوره

موضوعات اصلی سوره را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

➔ دسته اول آیات در مورد زندگی در دنیا:

❖ از آیه ۱ تا ۵ در مورد موضع گیری انسان در مورد وقوع قیامت

❖ از آیه ۶ تا ۱۶ در مورد خلقت جهت دار زندگی دنیا

➔ دسته دوم آیات در مورد زندگی در آخرت:

❖ از آیه ۱۷ تا ۲۰ اتفاقات زمینه ساز قیامت

آیات مربوط به حساب از آیه ۲۱ تا ۳۰ قیامت برای طاغین

آیات مربوط به جزا از آیه ۳۱ تا ۳۶ قیامت برای متقین

❖ از آیه ۲۱ تا ۳۶ اتفاقات در قیامت

➔ از آیه ۳۷ تا ۳۹ نحوه مشاهده صحیح آخرت در دنیا

➔ آیه ۴۰ مشاهده زندگی دنیایی بشر از منظر کسی که در قیامت است

معرفی کلمات کلیدی سوره

نبأ:

نقل (انتقال دادن) حدیث از جایی به جای دیگر است و در خبر گفتیم که خبر؛ اطلاع نافذ و علم از روی دقت و تحقیق است. پس نبأ به معنای خبر نیست. همچنین از مصادیق این ماده: انتقال حدیث از جایی به جای دیگر و آمدن و جریان سیل، آمدن و رسیدن مرد، انتقال صوت و رسیدنش به مکان نزدیک

خلق:

ایجاد چیزی بر کیفیت مخصوص و به موجب اراده خالق و اقتضای حکمت است. اطلاق خالق بر غیر خداوند متعال هم جایز است؛ زیرا پدید آوردن چیزی بر کیفیت و صورت معین از ماده‌ای که موجود است، برای غیر خدای تعالی نیز ممکن است.

جعل:

آن چیزی است که به تقدیر و تقریر و تدبیر بعد از خلق و تکوین نزدیک است که نقطه جمع آن‌ها قرار دادن چیزی بر حالتی است. حاصل این که مفهوم جعل، هنگامی تحقق می‌یابد که به صورت منسوب به آثار و لوازم یا خواص تکوین یا آنچه که تکوین به آن تعلق می‌پذیرد، به کار رود.

بنی:

عبارت است از پیوستن اجزاء و موادی به یکدیگر به منظور به دست آوردن ساختاری به شکلی خاص خواه مادی باشد یا معنوی.

فرق بین بناء و خلق این است که «خَلَق» و هم‌چنین تکوین به معنای ایجاد شیء است، اما «بِنَاء»، ایجاد هیئت و پیوستن چیزی به چیز دیگر است و این بعد از وجود مواد است.

نزل:

سرازیر شدن چیزی از بالا به سمت پایین است و چیز نازل، طبعاً در مرتبه بالاتر است؛ خواه مادی باشد یا معنوی و از مصادیق آن: نزول (پیاده شدن) سوار از مرکبش و نزول (بارش) باران از آسمان و نزول (فرود آمدن)

خرج:

آنچه در مقابل دخول و ولوج است؛ یعنی بیرون آمدن از چیزی.

یوم:

زمان محدود مطلق است؛ خواه کم یا زیاد و در امور مادی یا ماوراء مادی باشد. مانند: نهار (روز) یا مجموع نهار و لیل (شبانه روز). اما فرق میان این ماده و نهار، وقت و حین این است که در نهار؛ جریان روشنائی خورشید از طلوع تا غروب آن (لحاظ می‌شود و وقت؛ زمان محدود در چیزی، مانند: عمل یا حادثه یا جریانی است پس کاربرد یوم در معنای نهار (روز) و در مقابل لیل (شب)

الفصل:

آن چیزی است که در مقابل وصل است. در فرق گفتیم که: فرق در مقابل جمع است. در حالی که در فصل، رفع وصل و به هم پیوستگی مورد نظر است. فصل می‌تواند در امری مادی باشد. مانند: فصل لباس و فصل کتاب یا در امری معنوی باشد. مانند: فصل حق و غالباً آن را در موضوعی واحد کار می‌برند تا رفع وصل در آن صدق کند. پس فصل در محسوسات، معقولات، اقوال و در عالم آخرت وجود دارد.

کلمه فصل به معنای تمیز بین دو چیز است و اگر روز قیامت را روز فصل خوانده، بدین ملاحظه است که آن روز روز جدا شدن حق از باطل است، روزی که به حکم خدا و قضای او بین حق و باطل و یا بین مجرم و متقی، جدایی می‌افتد. و هر يك از دیگری متمایز می‌شود. (مفردات المیزان)

حَقّ:

عبارت است از ثبوت، همراه با مطابقت آن با واقع، و این قید در مفهوم همه مصادیقش در نظر گرفته شده است. حَقّ در مقابل باطل (آنچه باقی نمی ماند) و ضلال استفاده شده و باطل، آن چیزی است که ثبات ندارد و ضلال، چیزی است که از مسیری که بر آن است، خارج و منحرف شده باشد. حَقّ گاهی برای برخی امور، صفت می شود، مانند: قِصَص حَقّ، رسول حَقّ، مولای حَقّ، قول حَقّ، وزن حَقّ، دین حَقّ، رَبّ حَقّ، وعده حَقّ، ملک حَقّ، قضاوت به حَقّ

کلمه حق در مقابل باطل است و این دو مفهوم متقابلند و حق به معنای ثابت العین است و اما باطل به معنای چیزی است که عین ثابتی نداشته باشد ولی خود را به شکل حق جلوه می دهد. تا مردم آن را حق پندارند. لیکن وقتی در برابر حق قرار بگیرد آن وقت است که مردم همه می فهمند باطل بوده و از بین می رود مانند آبی که خود یکی از حقایق است و سرایی که حقیقتاً آب نیست ولی خود را به شکل آب جلوه می دهد و بیننده آن را آب می پندارد ولی وقتی تشنه نزدیکش می شود آبی نمی بیند.

خدای سبحان در کلام خود مثال های بسیاری برای حق و باطل زده اعتقادات مطابق واقع را حق و آنچه مطابق واقع نیست باطل، زندگی آخرت را حق و زندگی دنیا را با همه زرق و برقش که انسان ها آنها را مال خود می پندارند و به طلب آن می دوند که یا مال است و یا جاه و یا امثال آن باطل دانسته و همچنین ذات متعالی خود را حق و سایر اسبابی که انسان ها فریب آن را می خورند، و به جای تمایل به خدا به آنها میل پیدا می کنند، باطل خوانده است

و اما باطل را از آن جهت که باطل است، هیچ وقت به خود نسبت نمی دهد، بلکه آن را لازمه نقص بعضی از موجودات، به قیاس به موجودی کامل تر معرفی می کند، از همین جا روشن می شود که هیچ چیز در عالم وجود نیست مگر آنکه در آن شایبه ای از بطلان هست، مگر وجود خدای سبحان که حق محض است و هیچ بطلانی با او آمیخته نیست و بطلان بدو راه ندارد، همچنان که فرمود: «أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ». (سوره مبارکه نور، آیه 25)

طغی:

ارتفاع و تجاوز از حدّ متعارف است؛ خواه مادي باشد یا معنوي و به همین دلیل به قله کوه و مکان مرتفع، طغیة و طغوة می گویند؛ زیرا از حدّ اعتدال و نظم، تجاوز کرده و بالاتر رفته اند. مناط در این ماده؛ ارتفاع خارج از حدّ نظم و اعتدال است. پس طغیان یا در موضوعات خارجی است یا در نفس است - به هر علتی که باشد -، یا در گمراهی، انحراف و جهل است.

ظاهراً طاغوت، از صیغه های مبالغه است و از صیغه فاعل - از ماده ناقص واوی طغا یطغو - گرفته شده و اسم فاعل آن، طاغی است و تاء در آخر آن، به قصد مبالغه اضافه شده، - مانند: راویة (یعنی کسی که بسیار روایت می کند). برخی گفته اند: اصل این کلمه طغیوت بوده، که واو به جای غین نشسته و به الف تبدیل شده است. به هر حال طاغوت؛ کسی است که طغیان و تجاوزش از حق، شدید باشد و مظهر دنیا و باطل و در مقابل الله حق است.

➤ مآب (اوب):

➤ اصل الواحد در این ماده رُجوع (برگشتن) است و در آن توجه به جهت بازگشت مورد نظر است؛ یعنی در آن، جهت حرکت به سوی مَرَجَع (مقصد) لحاظ میشود، درحالی که در توبه جهت حرکت از چیزی (مبدأ) لحاظ می‌شود.

➤ لَبْث:

➤ اصل الواحد در ماده، بودن بر حالتی و درنگ در آن به صورت قهري است.

این-گونه آیات بر این دلالت می-کنند که این ماده در موارد درنگ قهري به کار رفته است. مانند: درنگ نوح در میان قومش که با او مخالف بودند و نیز بر این دلالت می-کنند که لَبْث، مطلق است و به حالت ایستادن یا نشستن یا خواب یا مرگ یا غیر آنها مقید نمی-شود. اما فرق میان لَبْث و مکث این است که مکث؛ تأخیر و گندی اختیاری است، نه قهري، بر خلاف لَبْث که تأخّر قهري است.

➤ کذب:

➤ آن چیزی است که در مقابل صدق است. پس کذب؛ آن چیزی است که برخلاف واقعیت و حق است - همچنان که صدق؛ آن چیزی است که مطابق حق و واقعیت است - و کذب می‌تواند در قول یا عمل یا امری خارجی یا معنوی باشد و وجه اشتراك همه آنها، مطابق نبودن آنها با واقعیت و حق است. میان صدق و کذب، حد وسط نیست؛ همچنان که میان حق و باطل حدّ وسط وجود ندارد.

ذوق:

حس کردن نمونه‌ای از چیزی برای درک ویژگی‌های آن چیز است و این حس کردنی عملی است؛ خواه به وسیله حس چشایی باشد یا حس لامسه یا حس باطنی و خواه آن ویژگی‌ها مطلوب و ستوده باشند یا ناپسند و غیر مطلوب و خواه نعمت باشند یا عذاب. پس روشن شد که ذوق (چشیدن) کلمه‌ای عام‌تر از حس چشایی مصطلح به وسیله زبان است؛

سوره مبارکه آل عمران آیه 185: «كَلَّ نَفْسٌ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»، «هر جانداري چشنده [طعم] مرگ است»

ذوق مطلق مانند: سوره مبارکه روم آیه 36: «وَ إِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا»، «و چون مردم را رحمتي بچشانيم، بدان شاد مي‌گردند» اما تعبیر به ذوق (چشیدن) و ایذاقه (چشانیدن) در موارد رحمت و عذاب: به این دلیل است که انسان نمی‌تواند مقدار بیش از حد چشیدن، از رحمت و عذاب را تحمل کند؛ زیرا رحمت خداوند ارکان همه چیز را فرا گرفته و نیز ممکن است این تعبیر برای اشاره به اولین مرتبه هر چیزی باشد.

عذاب:

چیزی است که با طبع، سازگار است و حال، آن را اقتضا می‌کند. مانند: آب عذب (گوارا) و عذاب (شکنجه) نیز از همین باب است و الف بر امتداد دلالت می‌کند و درباره ناخوشایندی و عقوبتی به کار می‌رود که حال انسان گناهکار، آن را اقتضا می‌کند و با حالت درونی کدر (تیره) او سازگار است. ماده عذاب در قرآن کریم - در معنای عقوبت - نزدیک به 370 بار ذکر شده و به عدل و لطف پروردگار کریم اشاره می‌کند؛ زیرا او بدکاران را تنها به قدر استحقاقشان و به مقتضای باطنشان عقوبت می‌کند. پس عذاب در ذات خود، بر حدّت و شدّت دلالت نمی‌کند، بلکه این معنا به مقتضای طبیعت و به واسطه آن چیزی است که با آن سازگار و موافق است؛ به همین دلیل به صفات الیم (دردناک)، عظیم، اکبر، مهین (خوارکننده)، شدید، مقیم (پایدار)، حریق (سوزاننده)، سیّئ (زشت)، ضرب، عقاب، حبس و مانند آنها - از چیزهایی که حال و مقام، مقتضی آنها هستند - وصف می‌شود. مانند: عذاب الیم و عذاب مقیم.

وقی:

حفظ چیزی از مخالفت و عصیان (سرپیچی) در خارج و در مقام عمل است، همچنان که عَفَّة (پاکدامنی)؛ به معنای حفظ نفس از تمایلات و خواهش‌های نفسانی است. ضمناً خصوصیات تقوی: به اختلاف موارد، متفاوت می‌شود و وجه اشتراك همه موارد: صیانت (حفظ) چیزی از محرمات شرعی و عقلی، توجه به حق، تطهیر (پاك کردن) عمل و جریان طبیعی معروف (شناخته شده) است و این معنا در مقابل فُجور می‌باشد که عبارت است از: شکافته شدن حالت اعتدال و جریان طبیعی معروف و خروج امری مخالف که موجب فسق و طغیان (سرکشی) می‌شود.

سوره مبارکه بقره آیه 197: «و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّوْقِي وَ اتَّقُونَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»، «و برای خود توشه برگزیده که در حقیقت، بهترین توشه، پرهیزگاری است، و ای خردمندان! از من پروا کنید.»

جزی:

عبارت است از، مُكَافَأَةٌ (چیزی را در برابر چیزی قرار دادن) و در فارسی از آن به پاداش تعبیر می‌شود، که بهترین ترجمه برای جَزَاء است. جَزَاء، اعم از ثواب و عقاب است و در همه موارد پاداش دادن؛ چه ثواب باشد و چه عقاب به کار می‌رود.

رب:

راندن چیزی به سوي کمال و برطرف کردن نقایص آن، به وسیله تخلیه و تخلیه است؛ خواه در ذاتیات باشد یا مسائل عارضی یا در اعتقادات و معارف یا در صفات و اخلاقیات یا در اعمال و آداب یا علوم رایج و خواه در انسان باشد یا حیوان یا گیاه و در هر چیز بر حسب همان چیز و به مقتضای ترفیع منزلت و تکمیل شأن همان چیز است. گاه از این حقیقت اصلی به اصلاح و گاهی به انعام و در جای دیگر به مدبر و در جای سانس (سیاست گذار) و در جای دیگر به اتمام و در جای دیگر به چیز دیگری که به اصل بازمی‌گردد و با آن متناسب است، تعبیر می‌شود. بنابراین همه این معانی از مصادیق حقیقی این ماده‌اند. اما مالکیت، مصاحبت، سیادت، قیمومت (به عهده گرفتن سرپرستی)، زیادت (افزایش)، نماء (رشد)، علوّ، ملازمت، اقامت (برپا داشتن)، ادامه، جمع، رفع نیاز، تعلیم، تغذیه و مانند آنها: همگی از لوازم و آثار این اصل هستند و هر يك از آنها در موردی خاص - بر حسب اقتضای مقام و تناسب موضوع - به کار می‌روند.

نذر:

تخويف (ترساندن) به وسيله قول است - و هر تخويفي، اذار نيست - و اذار در مقابل تبشير (انبساط مخصوص طبيعي و كشودگي تكويني در چهره) است.

ترب:

مَسْكَنَةٌ (بیچارگی) و تسلیم کامل است. از آن جایی که خاك به دلیل فرودستی و افتادگی اش مصداق کاملی از این معناست، به گونه‌ای که زیر پاها قرار می‌گیرد، تُراب و سایر مشتقاتش بر آن اطلاق شده است. مَتْرَبَةٌ (خاك‌نشینی) به معنای درماندگی و بینوایی از همین معناست و به همین ترتیب ترب‌الرجل، یعنی مرد فقیر شد. اما اُتْرَاب جمع تَرَب بر وزن فَعَلَ است، او کسی است که فروتنی برای او ثابت شده است و به افتادگی، فرمانبرداری و تسلیم متّصف شده است. این واژه به همین معنا به حورالعین به خاطر نهایت اطاعت و خضوعشان اطلاق می‌شود.

معرفی آیات کلیدی سوره



بیان رویکرد طهارتی سوره

